

ضرورت مبارزه با انحرافات در جنبش کارگری

حشمت محسنی

سه شنبه سی مهر ۱۳۸۷

جنبش کارگری کشور ما در شرایطی قرار دارد که به یک معنا می‌توان آن را یک نقطه عطف تلقی کرد. نقطه عطف بدین معنا که جنبش کارگری دارد از یک تندپیچ دشوارگذر می‌کند. عبور از این معبر دشوار، نه خودبه‌خودی رخ می‌دهد و نه امر ساده‌ای است که با خواندن یک ورد بتوان به راحتی از آن گذشت. هر آینه اگر یک رشته عوامل دست به دست هم ندهند و شرایط را برای گذار به سازمان‌یابی کارگران فراهم نسازند، پراکندگی کارگران در مقیاس سراسری می‌تواند تداوم داشته باشد. واقعیت این است که فرآیند سازمان‌یابی کارگران در ایران در مسیری مستقیم، خطی و همواره رو به جلو پیش نمی‌رود، بلکه با زیکزاک‌ها، عقب‌نشینی‌ها و پیش‌روی‌ها همراه است.

حالا همه می‌دانند که برای سازمان‌یابی کارگران عوامل متعدد باید دست به دست هم دهد تا این مهم به واقعیت بپیوندد. تا آنجا که به جنبش کارگری برمیگردد یکرشته عوامل نظیر شرایط عینی، برانگیختگی هویت جمعی، شبکه‌های ارتباطی، فرصت‌های مناسب برای نطفه‌بندی تشکل توده‌ای وجود دارد. این واقعیت نیازی به استدلال و احتیاجی به ورود در هزار توی بحث‌های بی و سرو ته فرقه‌ای ندارد. تنها کفایت به تلاش پهلوانانه کارگران شرکت واحد، هفت تپه، کیان تایر... مراجعه کرد تا گرایش و کنش کارگران را در راستای سازمان‌یابی مشاهده کرد. آنچه که از حیث واقعی وجود دارد همین سرمایه اصلی برای سازمان‌یابی است. اما به سادگی می‌دانیم برای تکوین تشکل‌های توده‌ای این امری لازمست اما کافی نیست. باید توجه داشته باشیم که برای سازمان‌یابی کارگران یک عامل، آنهم اراده خود کارگران کافی نیست؛ بلکه علاوه بر آن خنثی کردن سیاست رژیم، ابتکار فعالان سیاسی کارگری و به علاوه شرایط سیاسی- عمومی جامعه نیز هر یک به سهم خود نقش معینی ایفا می‌کنند. در پیوند با این موضوع می‌توان گفت اگر در شرایط فرضی و در زمینه معینی یا به طور مشخص‌تر در شرایط برانگیختگی هویت جمعی کارگران، عامل‌های دیگر نقش مخرب بازی کنند و یا در جهتی معکوس فعالیت کارگران حرکت کنند سازمان‌یابی کارگران اگر نگوییم ناممکن، سخت دشوار می‌شود.

برای این که زمینه عینی سازمان‌یابی از قوه به عمل در آید ما نیاز داریم که یک استراتژی سازمان‌یابی کارآ، منطبق با شرایط اتخاذ کنیم. بدون استراتژی راهنما، تکوین تشکل توده‌ای دشوار می‌نماید. حتی خودانگیخته‌ترین فعالیت‌های کارگری به تعبیر گرامشی عناصر معینی از آگاهی متناسب با خود را نشان می‌دهد. و به تجربه می‌دانیم آن‌جاها که این دو عامل دست به دست هم می‌دهند میزان موفقیت تا چه حد بالا می‌رود. اتخاذ استراتژی برای سازمان‌یابی امری ضروری- ست اما برای تکوین آن کافی نیست. این امر باید با کار بست تجربه‌ی جنبش‌های کارگری چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی گره خورد تا خود را غنا بخشد و افق‌های بزرگی را منعکس کند تا از طریق برداشتن گام‌های موثر، با عنایت به همین چشم‌انداز بزرگ به طور سنجیده و استوار قدم بر دارد. برخوردار شدن از این عامل‌ها هنوز به معنای تکوین تشکل توده‌ای در یک کشور معین نیست. بدون استفاده از ضعف دشمن و ایجاد شکاف در صفوف آن و خنثی و درهم شکستن

تاکتیک‌های رژیم استبدادی، سازمان‌یابی کارگران به سختی پا می‌گیرد.

آنچه که تا این جا به آن اشاره شده برشماری عامل‌های مهم و اساسی هستند که نقش قابل ملاحظه‌ای در تکوین تشکل توده‌ای کارگران در مقیاس بزرگ ایفا می‌کنند. هدف این نوشته، نه تشریح استراتژی سازمان‌یابی کارگران است نه شناسایی ارگان‌ها، نه سیاست‌های رژیم اسلامی؛ بلکه در این نوشته به یک عامل دیگر می‌خواهم توجه کنم که در حد خود و به سهم خود نقش مخربی تا کنون در سازمان‌یابی جنبش کارگری ایفا کرده است. این عامل چیزی جز انحرافات چپ و راست در جنبش کارگری نیست.

نگاهی به اقدامات فعالان جنبش کارگری نشان می‌دهد که از یک سو حرکت‌های امیدبخش و موثر - نظیر تکوین شورای همکاری تشکل‌های کارگری - برای عروج و برآمد جنبش کارگری سازمان داده می‌شود و از سوی دیگر برخوردهای فرقه-گرایانه کماکان به عنوان مانعی در برابر پیش‌روی سازمان‌یابی کارگران از خود جان سختی نشان می‌دهد. اکنون پرسش مهم و عاجل در نزد فعالان کارگری این است که چگونه باید بین اتحاد در مبارزه و اختلاف فکری تناسب برقرار کرد؟ بگذارید قبل از این که به طور مستند به گرایش‌های منفی بپردازم به عمومی‌ترین انحرافات اشاره کنم که در چند دهه اخیر همچون مانعی در جنبش کارگری عمل کرده است:

• یکی از جان سخت‌ترین انحرافات که جنبش کارگری کشور ما از آن رنج می‌برد این باور نادرست است که در شرایط استبداد و یا دیکتاتوری جنبش کارگری نمی‌تواند خود را سازمان دهد و نیروهایش را متشکل سازد. مطابق این دیدگاه سازمان‌یابی کارگران محصول آزادی سیاسی است و در فضای دموکراتیک است که تشکل‌ها از جمله تشکل کارگری می‌بالند و پا می‌گیرند.

• گرایش انحرافی دیگری که به سهم خود تا کنون مانع سازمان‌یابی مستقل کارگران شده است این است که تکیه یک جانبه بر امکانات قانونی دارد. این گرایش به جای سازمان‌دهی نیروی کارگران در پایین، نگاه به بالا دارد و در بساط بالایی‌ها بازی می‌کند. جوهر فعالیت این گرایش این است که از بالایی‌ها انتظار دارد که حقوق کارگران نظیر حق تشکل را به رسمیت بشناسند و امکانات اجرای آن را فراهم آورد. این نگاه فشار پایینی‌ها را در نزد حکومت منعکس نمی‌کند بلکه نرمش و توافق کارگران با مقامات دولتی را تبلیغ می‌کند.

• انحراف دیگری که جنبش کارگری ما - به مدت طولانی چه از مقطع شهریور بیست تا سال ۳۲ و چه از دوره انقلاب تاکنون از آن آسیب دیده - این است که استقلال تشکل‌های توده‌ای به رسمیت شناخته نمی‌شود و با توجیحات و سفسطه‌های نادرست اهمیت آن نادیده گرفته می‌شود. هم اکنون استقلال تشکل‌های توده‌ای از دولت، سرمایه مورد پذیرش قرار گرفته است، اما استقلال آن از احزاب سیاسی کماکان مردود اعلام می‌شود یا در باره آن سکوت می‌شود.

• گرایش انحرافی دیگری که در جنبش کارگری ما به وفور یافت می‌شود این باور به ظاهر رادیکال است که مبارزه کارگران در عرصه اقتصادی و استقلال این سطح از مبارزه در خود تحقیر می‌شود. در این دیدگاه مبارزه اقتصادی تا آن جا ارزش دارد که به عرصه سیاسی فراروید و یا به مبارزه علیه سرمایه‌داری ارتقاء یابد.

• انحراف دیگری که در جنبش ما رایج است این است که هر اتحادیه‌ای ضرورتاً و ذاتاً به بوروکراتیسم منجر می‌شود. این دیدگاه اگرچه خواهان روابط و مناسبات دموکراتیک در نهادهای توده‌ای است اما خرافه‌ای را تبلیغ می‌کند که ربطی به نظریه‌ی مارکسیستی اتحادیه ندارد. این دیدگاه به ظاهر رادیکال در عمل تسلیم بوروکراسی اتحادیه می‌شود و طرحی

برای مقابله با آن ارائه نمی‌دهد. این دیدگاه نگاهی جبرپاوارانه و ذات‌گرایانه به بوروکراسی دارد و به نحو ساده‌لوحانه-ای تشکل‌های کارگری دیگر از جمله شورا را از این عارضه معاف می‌داند. پس از برشماری عمده‌ترین انحراف‌هایی که در چند دهه‌ی گذشته به سهم خود مانعی در راه سازمان‌یابی کارگران عمل کرده اینک به گرایش‌های انحرافی مشخص‌تری در جنبش کارگری می‌پردازم.

سیمای گرایش راست جنبش کارگری

سیمای گرایش راست در جنبش کارگری با تبلیغ همکاری خود با دیگران و میل به سازش مشخص می‌شود. آن‌ها تفاوت بین نیروهای سیاسی و طبقاتی را تقلیل می‌دهند و با چشم‌پوشی بر این تمایزات عملاً همکاری بین آن‌ها را تبلیغ می‌کنند. این روایت را در نوشته‌های هیأت موسسان سندیکاها و آقای اکبری به عنوان یکی از مبلغان این گرایش میتوان سراغ گرفت که مدافع ثابت قدم گرایش راست در جنبش کارگری است و سیمای آن را نمایندگی می‌کند. برای تشخیص سیمای گرایش راست جنبش کارگری در این نوشته من به چند محور اشاره می‌کنم. این محورها اگرچه همه سویه‌های گرایش راست را پوشش نمی‌دهد معه‌ذا به روشن شدن چهره عمومی گرایش راست کمک می‌کند. این محورها به قرار زیر اند:

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری و موضع در قبال آن

ج- نحوه‌ی برخورد به گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری

در این جا به تک‌تک این محورها به طور اجمالی به نکاتی اشاره می‌کنم

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

آن چه که گرایش راست در پیوند با سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل پیش برده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان گرایش راست، خواهان تشکلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقوله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقلان رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقوله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعدد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "همزیستی مسالمت‌آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. گرایش راست به رژیم انتقاد می‌کند که گرا "امر سه‌جانبه‌گرایی را از صورت نمایش به جلوه‌ای واقعی تبدیل" نمی‌کنند.

آن‌ها می‌گویند: "ما اعضای هیأت موسسان سندیکاها را کارگری ایمان داریم که جنبش سندیکایی - اتحادیه‌ای در

کشور عزیزمان ایران، می‌تواند موجب رشد و شکوفایی اقتصادی ملی، ارتقای سطح کمی و کیفی تولیدات ملی، زحمتکشان و ضامن برقراری روابط سه‌جانبه‌ی اصولی و پایدار شرکای اجتماعی خواهد بود"

روش دستیابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با مضمون فعالیت و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود.

به عنوان نمونه می‌توان به دیدگاه آقای حسین اکبری مراجعه کرد که کمابیش این مدل و روش دستیابی به سندیکا را تبلیغ می‌کند. او می‌گوید: "کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کارقدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه‌های فریبکارانه‌ی سرمایه‌داری را بازشناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه‌های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده‌اند و هم-چنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدان‌ها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدر نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل ۲۶ قانون اساسی مبادرت به تشکیل آن‌ها را پذیرفته است." (۱) یا آن جا که آقای اکبری بی احتیاطی می‌کند و دم از کنترل کارگری می‌زند باز هم این اقدام را در پیوند با "قراردادهای دوجانبه" طرح می‌کند. او می‌گوید: "ایجاد تشکل‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای این توان و استعداد را در شرایط کنونی دارد تا بتواند ضمن دفاع از حقوق صنفی و طبقاتی، زمینه را برای گونه‌ای برقراری کنترل کارگری بر تولید از راه عقد قراردادهای دوجانبه که متضمن منافع کارگران باشد برقرار سازد." (۲) یا آقای مازیارگیلانی نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران می‌نویسد: "اصل ۲۶ قانون اساسی دایره آزادی تشکل و خودداری از هر نوع دخالت در کار آن‌هاست." آقای گیلانی نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران حتی تا آنجا پیش می‌رود که مرز اتحادیه دولتی را مخدوش می‌کند. او می‌گوید: "سندیکاهای استوار نه تنها معارض حکومت‌ها نیستند بلکه حتی می‌توانند بخشی از وظایف دولت را بر عهده گرفته و بدینسان در پیوستگی توسعه جامعه روبرو به تکامل نقش موثری داشته باشند." (۳) ویژگی دیگری که گرایش راست را متعین می‌کند، خرافه مبارزه قانونی است. آنها برای دستیابی به تشکل کارگری تعامل با رژیم، شرکت در ارگان‌های حاکمیت را در این یا آن لحظه‌ی سیاسی و از طریق افزایش به اصطلاح نمایندگان جامعه کارگری در مجلس یا شوراهای اسلامی کار توهم تصویب قوانینی به نفع کارگران را تبلیغ می‌کنند. عبارت مورد علاقه این گرایش به رسمیت شناختن "حقوق سندیکایی" توسط رژیم است. آنها از تکرار این خواست از رژیم خسته نمی‌شوند و مدام دست نیاز به سوی رژیم دراز می‌کنند. آن‌ها می‌گویند:

"از وزارت کار انتظار می‌رود که طی فراخوانی جهت برقراری روابط سه‌جانبه، از کلیه کارگران و کارفرمایان خواسته شود نسبت به ایجاد سندیکاهای خود اقدام نمایند."

"ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌ای مستقل از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهاد های مدنی مثل شورای عالی کار، هیئت‌های حل اختلاف و غیره... محروم می‌باشیم..."

"ما خواهان به رسمیت شناخته شدن کلیه حقوق سندیکایی تصریح شده در منشور جهانی سندیکایی و مقاله‌نامه‌های بین المللی سازمان جهانی کار که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آنرا امضا و به رعایت آن متعهد است، می‌باشیم."

...در قوانین اساسی و کار جمهوری اسلامی ایران نیز بخش هایی از آن رسمیت یافته است، بر همین اساس ما خواستار احقاق حقوق حقه و انسانی خود که کرارا در قطعنامه‌ها و همایش‌های کارگری بر آن تاکید شده مجلس خانه ملت است. و کارگران و زحمتکشان، بیش‌ترین جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ما خواهان ایجاد شرایط مناسب جهت حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس شورای اسلامی هستیم ...

...ما کارگران حق و وظیفه خود می‌دانیم که از طریق تشکل‌های کارگری در ترکیب مدیریت سازمان تامین اجتماعی حضور یافته و در سیاست‌گذاری‌های آن سهمیم باشیم ...". (۴)

در همه این عبارات، برای ایجاد سندیکا، بالایی‌ها بیش از اراده‌ی مستقل توده‌های کارگرنقش ایفا می‌کنند. آنچه که تا این جا گفته شده است خصلت عمومی گرایش راست را مشخص می‌کند، و شاید در اینجا یا آن‌جا موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرق‌هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را میتوان در مولفه‌های زیر خصلت-بندی کرد:

۱- سندیکای مبتنی بر همکاری طبقاتی و ادغام شده در سیستم نه استوار بر ستیز کار و سرمایه

۲- سندیکایی که به روش قانونی در چارچوب نظام به دست می‌آید نه در اثر مبارزات کارگران علیه نظام.

ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری رژیم و موضع در قبال آن

یکی از شاخص‌هایی که میتوان از آن برای خصلت‌بندی گرایش راست بهره گرفت نحوه برخورد با نهادها و ارگان‌های رژیم اسلامی است. یک نگاه اجمالی به ادبیات گرایش راست نشان می‌دهد که آن‌ها درکی به غایت راست و صوری از نهادهای رژیم اسلامی دارند. آنها مجلس شورای اسلامی را "خانه ملت" یا "پارلمان" می‌نامند. آنها خواهان شرکت در مدیریت تامین اجتماعی‌اند یعنی نهادی که پول بیمه کارگران را سرکیسه کرده و تاکنون هیچ یک از مدیران آن توسط کارگران انتخاب نشده‌اند. آنها نسبت به وزارت کار توهم می‌پراکنند و در همایش کار آن‌ها شرکت می‌کنند، آنها اقدامات ضد کارگری رژیم را نه از سرشت ارتجاعی آن، بلکه تا حدی از بی اطلاعی کارگران نتیجه می‌گیرند و می‌گویند "در حالی که انبوه کارگران نسبت به روابط و مقررات کاربی اطلاع هستند نمیتوان انتظار داشت مسئولین روابط کار کشور را به طور عادلانه برقرار کنند و به آن پای بند باشند. امروز بیش از همیشه، کار آگاهگرانه در بین توده وسیع کارگران در محل‌های کار و تولید و خدمات اجتماعی ضرورت جدی و کتمان ناپذیر است. هرگاه کارگران نسبت به مواد قانون اساسی و قانون کار و تامین اجتماعی، آگاهی یابند"

آقای اکبری پیشتر درجایی تلاش کرده است مواضع نیروهای مختلف را پیرامون قانون کار دسته‌بندی کند. او ضمن دسته‌بندی به نحوی موضع خود را در قبال ارگان‌های شبه کارگری روشن می‌سازد. آقای اکبری در این باره می‌گوید: "مواضع و دیدگاه‌هایی که در ستیز بر سر قانون کار و چگونگی آن به مبارزه پرداختند، عمدتاً در سه دسته خلاصه میشوند". او این سه دسته را چنین توصیف می‌کند:

"دسته اول، معتقد بود که روابط مبتنی بر اصل تراضی طرفین است و نیاز به قانون ندارد و اصولاً هر قانونی در این رابطه اصل آزادی اراده را از طرفین سلب می‌کند.

دسته‌ی دوم، روابط و مقررات کار در شکل قانون کار را تنظیم کننده‌ی روابط کار و صاحب کار می‌دانست و اعتقاد

داشت که باید قانون کار مبتنی بر اصول پذیرفته شده در قانون اساسی و در شان جامعه‌ی ایران انقلابی تصویب گردد. دسته سوم، معتقد بود که تنظیم روابط و مقررات فیما بین نیروی کار و صاحب کار طی قانون قبل از انقلاب امکان‌پذیر است".

آقای اکبری پس از برشماری دیدگاه‌های مختلف آنها را از نقطه نظر ارزشی خصلت‌بندی می‌کند و می‌گوید: "دیدگاه‌های اول و سوم طی فرآیند مبارزه علیه تصویب قانون کار تدریجا متحد عمل نموده و در مجموع به عنوان نمایندگان سرمایه‌داری تجاری و لیبرال ایران به کارشکنی در تصویب قانون کار عمل می‌کردند ولی از آنجا که جنبش قانون کار بسیار نیرومند بود کم‌کم به عقب‌نشینی در مواردی به نفع حفظ موادی دیگر از آخرین پیش‌نویس قانون کار ناچار گردیدند".

اما در پیوند با دسته دوم اکبری حرف دیگری دارد و می‌گوید: "دیدگاه دوم حاصل نظرات کارگران و مدافعان آنان در درون و بیرون از حاکمیت بود". پرسش این است که مدافعان کارگران در درون "حاکمیت" چه کسانی اند؟ آقای اکبری در پاسخ می‌گوید: "در این میانه بخش مدافعان حقوق کار و وابسته به حاکمیت عمدتاً در خانه کارگر فعلی متمرکز می‌باشند". (۵) آیا خانه کارگر مدافع حقوق کارگران در درون حاکمیت است؟ پاسخ این پرسش را همه‌ی کسانی که در جنبش کارگری فعالیت می‌کنند و برای سازمان‌دهی اراده‌ی مستقل و طبقاتی کارگران تلاش می‌ورزند نه حالا بلکه از دوره‌ی اشغال خانه کارگر توسط باند تبهکار - محبوب، کمالی و ربیعی - به تجربه می‌دانند. خانه کارگریک ارگان شبه فاشیستی است که منافع کارگران را نزد حاکمیت منعکس نمی‌کند بلکه سیاست حاکمیت را در میان کارگران به پیش می‌برد. بیان کارخانه کارگر در همه‌ی سال‌های بعد از انقلاب شکار فعالان چپ و مستقل کارگری، درهم شکستن نهادهای مستقل کارگری نظیر شوراهای و سندیکاها و بیراهه کشانده اعتراضات یا محدود کردن دامنه‌ی آن بوده است. هنوز که هنوز است چکه‌های خون زبان اسانلو توسط قداره‌بندان خانه کارگر - که این سند رسوایی و لکه‌ی ننگی برای محبوب و خانه کارگر به شمار می‌رود - بر سنگفرش خیابان خشک نشده است.

یا آقای حسن اکبری برای ایلنا یکی از ارگان‌های خبری رژیم رسالت اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر قایل است او می‌گوید: "ایلنا با هدف بویژه اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر فعالیت خود را با حمایت خانه کارگر آغاز کرده است". (۶)

اگر در چند سال گذشته به ادبیات آقای اکبری مراجعه کنیم یک خط ثابت در آن دیده می‌شود و آن گوشزد کردن خطر چپ - روی در جنبش کارگری است. آیا این خطر در جنبش کارگری وجود ندارد؟ در این تردیدی وجود ندارد که جنبش کارگری ما صرفاً از راست روی ضربه نخورده بلکه از گرایش نابهنگام با واقعیت برخی از چپ‌ها هم آسیب دیده است. اما مشکل آقای اکبری و زاویه برخورد او با چپ‌ها از یک درونمایه عمیقاً راست برخوردار است. اما حتی تا آنجا پیش می‌رود که مصاحبه یکی از اعضای شرکت واحد با یک رادیوی خبری اپوزیسیون را بر نمی‌تابد و آن را تقبیح می‌کند یا این شبهه را ایجاد می‌کند که سرگرایش چپ به جاهای خطرناک وصل است. او در باره فعالین جنبش لغو کارمزدی می‌گوید: "آخر این حماقت محض نیست که عده‌ای در این شرایط شعارهای توخالی کنترل کارگری بر تولید را دست‌مایه قرار می‌دهند و از فعالیت سندیکایی کارگران برای ایجاد سندیکاها به خیانت آن‌ها علیه طبقه کارگر در راه نابودی نظام سرمایه‌داری سخن می‌گویند که: «در روزهایی که کارگران نیشکر هفت تپه، تمامی شهر شوش و جاده‌های خوزستان را به میدان جنگ و گریزهای پراکنده، علیه اشرار دولتی سرمایه تبدیل کرده بودند، ناگهان لیست مطالبات کارگران دستکاری شد.

سایت های اینترنتی مهور به چهره های متمایز، اما منشعب از ریشه های طبقاتی واحد، تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا شاید طوفان خشم و قهر ضد سرمایه داری توده های وسیع کارگرفته تپه را، درشویون و شین بازسازی سندیکا غرق کنند و مطابق دلخواه خود تصویر نمایند» (فعالین جنبش لغو کار مزدی خرداد ماه ۱۳۸۷).

این نمونه ای از کج فهمی هایی است که ریشه در دنباله روی از تئوری های قرون گذشته دارد و تقریباً بیش از دو قرن است که تکامل اجتماعی را در هیچ جای دنیا نفهمیده است - البته با فرض آنکه بی غش باشد" (۷). منظور اکبری جدا از نادرستی اعتقاد فعالین جنبش لغو کار مزدی از واژه بی غش کدام است؟ چرا اکبری نقد را از حوزه باور مدافعان این گرایش به انگیزه های آن ها تسری می دهد.

گرایش انحرافی چپ در جنبش کارگری

در جنبش کارگری ما این تنها گرایش راست نیست که با سیاست های مامشات گرایانه خود در فرآیند سازمانیابی اراده ای مستقل کارگران اختلال ایجاد میکند بلکه علاوه بر آنها گرایش چپ هم در حد و سهم خود همچون مانعی بر سر راه تشکل یابی آنان عمل می کند. گرایش چپ، با برجسته کردن تفاوت سیاست خود با دیگران، یا تاکید افراطی بر خودویژگی اش، در استراتژی معطوف به سازمانیابی کارگران، این تمایز را چنان به یک اصل هویتی تبدیل می شود که خود فلسفه وجودی این سیاست - که همانا متشکل کردن کارگران است - زیر سؤال می رود. در این روایت مرزهای هویت و تاکید های سیاسی - نظری چنان پرننگ است که هیچ اشتراک نظر یا اتحادی در عمل با دیگران دیده نمی شود. واقعیت این است که روایت چپ روانه مدافعان زیادی در میان برخی از طرفداران جنبش کارگری چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی دارد. به عنوان نمونه میتوان برخوردهای فعالان لغو کار مزدی را نام برد که به طور پیگیر و پیوسته و با زبان پر خاش گرانه به گرایشات دیگر جنبش کارگری حمله می کنند. این دسته از رفقا با وجود این که شعارها و اهداف رادیکالی را تبلیغ می کنند، اما در برخورد با دیگران مدافعان جنبش کارگری از خود ناشکیبایی، برخوردهای افراطی و خصمانه نشان می دهند. آن ها بیش از این که خشم خود را به دشمن اصلی در برابر پیش روی جنبش کارگری معطوف سازند در برخی موارد به دیگر گرایشات جنبش کارگری متمرکز می کنند و آنها را مانع اصلی سازمانیابی جنبش کارگری قلمداد می کنند. سیمای گرایش چپ روانه در جنبش کارگری را در محورهای زیر می توان شناسایی کرد:

۱- مخدوش کردن شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه

۲- نفی استقلال مبارزه اقتصادی و گذار بی واسطه مبارزه سیاسی در هر شرایط

۳- مخدوش کردن مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب

۴- نفی تشکل های غیر شورایی

یک خوانش اولیه از ادبیات گرایش چپ روانه نشان میدهد که آنها مرز شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه را مخدوش می کنند. استقلال مبارزه اقتصادی را فی نفسه نمی پذیرند و از پیوند مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی درک معینی را تبلیغ می کنند. مطابق این روایت از مساله، مبارزه اقتصادی تا آن جا اهمیت دارد که در خدمت مبارزه سیاسی قرار گیرد و یا به آن فرا روید. آن ها مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب درهم می ریزند و سایر اشکال سازمانیابی کارگری غیر از شورا را بر نمی تابند. در این جا تلاش می کنم برخی استدلال های آنها را مورد بررسی قرار دهم.

اولین مساله‌ای که در مواضع گرایش چپ برجسته است این نکته است که آن‌ها مرزهای شرایط مختلف مبارزه را در یک چشم‌بندی درهم می‌ریزند. شرایط تدافعی مبارزه نزد گرایش چپ تحت عنوان "اعتلا" مطرح می‌شود، شرایط استیصال و عقب نشینی با مقاومت گسترش‌یابنده مخلوط می‌شود و رشد مقاومت در برابر تعرض دشمن، حمله به دشمن و محاصره آن فهمیده می‌شود. به عنوان نمونه ناصر پایدار در مقاله‌ای "جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راهکارهای روز" مخدوش کردن این دو شرایط را چنین به نمایش می‌گذارد. او از یک طرف می‌گوید:

"شرایط روز مبارزه طبقاتی و موقعیتی که جنبش کارگری ایران در متن این شرایط احراز کرده است، مساله‌ی تسامح در درک این شرایط، هر مقدار مساهله در پاسخ به جا و به موقع به نیازهای حاضر اعتلا و بلوغ مبارزات کارگران... تاثیرات بسیار مهلک... بر سرنوشت سال‌های آتی مبارزات توده‌های این طبقه برجای می‌گذارد." (۸)

اعتلا بنا به تعریف که برخی از مختصات آن را لنین بر شمرده با گام گذاشتن تدریجی "به مرحله تعرض"، "گرایش به سوی انقلاب"، "رشد روزافزون روحیات انقلابی توده‌ها"... مشخص می‌شود حالا این مختصات را با این عبارت پایدار مقایسه کنید که به درستی می‌گوید: "محور اساسی خواسته‌ها و جنگ وجدال‌ها راهمه جا دستمزدهای معوقه، بیکارسازی-ها و خطر اخراج تعیین می‌کرده است". یا در جاهای دیگری در همان مقاله از "سطح نازل مطالبات کارگران"، "موقعیت ضعیف جنبش کارگری" ... سخن به میان می‌آورد. پرسش این است که اگر محور اساسی "خواسته‌ها و جنگ و جدال‌ها" در "همه جا" برای بدتر نشدن شرایط یا از دست دادن حقوق است نه حتی ارتقاء مطالبات این امر چگونه با "اعتلا" هم‌خوانی دارد؟ آیا در این جا مرز مبارزه تدافعی با مبارزه تعرضی در هم نریخته است.

مخدوش کردن شرایط تدافعی با تعرضی صرفاً مابه‌ازای مفهومی ندارد و به تبلیغ نادرست واقعیت منحصر نمی‌ماند، بلکه اثر مهم آن بیشتر در قلمروی عمل خود را نشان می‌دهد. این امر باعث می‌شود که در شرایط تدافعی از کارگران انتظار داشته باشیم به آن نوع از تاکتیک‌های مبارزاتی روی آورند که از توازن قوای عمومی فراتر باشد؛ این رویکرد می‌تواند جنبش کارگری را در معرض سرکوب دشمن قرار دهد و ضربات مهلکی بر پیکر آن وارد کند. و در شرایط تعرضی، نازلتر از ظرفیت آن دوره دست به نبرد بزنند که خود را از امکان پیش‌روی محروم کند. نتیجه‌ی هر دو رویکرد چیزی جز شکست برای جنبش کارگری به بار نمی‌آورد.

محور دیگری که در ادبیات چپ‌روانه جنبش کارگری مشاهده می‌شود این است که آنها از ضرورت گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی به این نتیجه می‌رسند که در هر شرایطی این مهم قابل تحقق است. آنها بدون در نظر گرفتن شرایط عمومی جنبش، رهنمودی به جنبش کارگری ارائه می‌دهند که درون‌مایه آن گذار بی واسطه و بدون تدارک به عرصه‌ی سیاسی است.

برخی این گرایش را زیرپوشش مرزبندی با "تئوری مراحل" تبلیغ می‌کنند بدین معنا که پذیرش تشکل اتحادیه‌ای یا تبلیغ مبارزه‌ی اقتصادی به معنای پذیرش "تئوری مراحل" است؛ چرا که مدافعان تشکل اتحادیه‌ای بین مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی قایل به مرحله‌بندی هستند. از منظر مخالفان اتحادیه هر نوع جدایی، هر نوع مرحله‌بندی بین مبارزه اقتصادی و سیاسی در غلظیدن به تئوری آسیاب به نوبت است. آیا ایرادی که مخالفان اتحادیه مطرح می‌کنند در جنبش ما مدافعانی دارد؟ در جنبش کارگری کشور ما کدام نیروی معینی به چنین تزی باورد دارد؟ واقعیت این است صدور این حکم از بررسی مشخص گروه‌بندی‌هایی درون جنبش کارگری ایران برنخاسته است بلکه اگر به دقت ردپای این مساله را

دنبال کنیم شاید بتوان گفت تعمیم نا به جای تئوری مراحل انقلاب به مساله استقلال مبارزه اقتصادی از سیاسی را نشان میدهد. در جنبش کارگری ما هیچ نیرویی را نمیتوان پیدا کرد که مدل اتحادیه‌ی بیزنس را تبلیغ کند؛ حتی گرایش راست جنبش کارگری مبارزه‌ی سیاسی را نفی نمی‌کند. بحث بر سر پیوند مبارزه‌ی اقتصادی با مبارزه سیاسی نیست بلکه بحث بر سر این است که گرایش چپ‌روانه‌ی ما در جنبش کارگری مبارزه‌ی اقتصادی را در خود و فی‌نفسه تحقیر می‌کند و بدون پیش‌شرط‌هایی آن را به رسمیت نمی‌شناسد. پرسش اساسی در برابر گرایش چپ این است آیا مبارزه اقتصادی را بدون پیوند با مبارزه سیاسی، بدون مبارزه علیه کارمزدی به طور مستقل به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ این آن خطی است که مرز گرایش اصولی در جنبش کارگری را با گرایش چپ‌روانه مشخص می‌کند. به علاوه از ضرورت پیوند بین مبارزه اقتصادی با سیاسی نمیتوان به این نتیجه رسید که تحت هر شرایطی بتوان این امر را متحقق کرد. این هدف به شرایط و ابزارهایی نیاز دارد که اگر نخواهیم حرف توخالی و پوچ زده باشیم کاملاً به شرایط عمومی و توازن قوای نیروهای در حال نبرد بستگی دارد. این حرف نباید تحت هیچ شرایطی به این معنا فهمیده شود که مبارزه اقتصادی نباید به مبارزه سیاسی فرا روید یا در همان سطح درجا زند. بحث من بر سر ضرورت پیوند این دو سطح نیست بلکه بر سر منطق، شرایط و ملزومات آن متمرکز است. بحث بر سر این است که هر حد از دستیابی به مطالبات اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری ارزش دارد که پیرامون آن مبارزه صورت گیرد؛ جدا از این که بتوان آن را ارتقاء داد یا نه. آن چه مسلم است این ادعا یک تز غیر مستند در جنبش کارگری است. مشکل این مخالفان اتحادیه البته بی پایه بودن ادعایشان نیست بلکه مهم‌تر از آن در عدم فهم و درک تمایز بین مرحله‌بندی در جنبش کارگری - بین فرازو فرود آن- با اعتقاد به مرحله‌بندی خطی به مثابه‌ی یک دستگاه نظری یا تئوری مراحل است. انکار مرحله‌های مختلف در سیر حرکت کارگری به بهانه‌ی نفی تئوری مراحل فهمیدن فرق واقعیت با تئوری است. تئوری مراحل یک نظریه است که واقعیت‌ها را در قالب معینی مفهوم‌بندی می‌کند که توالی منطقی مفاهیم با توالی زمانی رخدادها یک به یک متناظر و جبری است. واقعیت اما درهم جوش و ترکیبی و مارپیچی‌تر از سیر مستقیم، خطی و متوالی حرکت ذهن به شمار می‌رود. بر خلاف باور مدافعان تئوری مراحل در سطح واقعیت شاید در یک دوره‌ی پیشروی، حرکتی مشاهده شود که خصلت عقب‌گرد و تدافعی دارند یا برعکس در بطن دوره تدافعی شاید حرکات تعرضی دیده شود.

اما ابطال تئوری مراحل، مرحله‌بندی در واقعیت را - در اینجا جنبش کارگری- مردود اعلام نمی‌کند. عدم تمایز بین این دو سطح از مساله چه به لحاظ نظریه مارکسیستی و چه به لحاظ عملی نادرست و خطرناک است. کافیست شناخت مراحل مختلف جنبش کارگری را که مارکس مورد بحث قرار داده است به یاد آوریم.

مارکس مراحل معینی را در مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تشخیص میدهد و نتیجه نهایی مبارزه را با نقطه عزیمت آن مخدوش نمیکند. مارکس در مانیفست می‌گوید: "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. مبارزه او علیه بورژوازی با موجودیت‌اش آغاز میشود. در ابتدا کارگران یک کارخانه، سپس کارگران یک شاخه صنعتی در یک منطقه، علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند که مستقیماً استثمارشان میکند. آنان نه مناسبات بورژوازی تولید بلکه خود ابزارهای تولیدی را مورد حمله قرار میدهند، کالاهای رقابت‌کننده بیگانه را نابود می‌کنند، ماشین‌ها را می‌شکنند، کارخانه را آتش می‌زنند و در حسرت آن‌اند که موقعیت از دست رفته کارگر قرون وسطائی را باز یابند. در این مرحله، کارگران یک توده‌ی پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... اما با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش

می‌یابد، بلکه او در توده‌های بزرگ متراکم می‌شود؛ نیرویش فزونی می‌گیرد و خود نیز آن را بیش از پیش احساس می‌کند. منافع و اوضاع معیشتی در درون پرولتاریا روز به روز همسان‌تر می‌شود... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هرچه بیش‌تر خصلت درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرد. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند و در دفاع از مزد کارشان متحداً عمل کنند. آنان خودشان انجمن‌هایی دائمی تاسیس می‌کنند تا در خیزش‌های احتمالی، توشه و آذوقه‌ای داشته باشند. این‌جا و آن‌جا هم مبارزه تبدیل به شورش می‌شود." (۹)

این‌تر به لحاظ عملی نیز نادرست است مثلاً در این باره می‌توان به بحث آقای حکیمی مراجعه کرد. آقای حکیمی که یک فرد اندیشه‌ورز است، کسی که هگل جوان را ترجمه یا تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ را ویرایش کرده است در این باره حرف‌هایی دارد که ملزومات گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی یا گذار از مرحله تدافعی به مرحله تعرضی را یک-سر نادیده می‌گیرد. او در این باره می‌گوید:

"چرا سندیکا نتوانست به بیش‌تر خواسته‌های کارگران برسد؟ چرا حدود ۳۰ نفر از همکاران‌تان هنوز با حکم اخراج، بیکار هستند؟ و چرا دو نفر از اعضای هیئت مدیره روزهای سختی را در زندان می‌گذرانند؟ آیا فکر می‌کنید که علت این ناکامی و شکست فقط سرکوب است؟ بدون شک، سرکوب عامل بسیار مهمی در ناکامی سندیکای شرکت واحد است. اما سندیکا برای مقابله با این سرکوب چه کار کرد؟ آیا سندیکا نتوانست توده کارگران شرکت واحد را برای مقابله با این سرکوب بسیج کند؟ انصاف حکم می‌کند که بپذیریم از زمان اعلام موجودیت سندیکا تا زمان سرکوب آن فاصله و فرصت بسیار کمی بود و در واقع سرکوبگران حتی فرصت مقابله با سرکوب را به کارگران ندادند. اما آیا در همان فاصله اندک چند ماهه، سندیکا به جای هدر دادن وقت و انرژی خود در مذاکره و چانه زنی با نوریان و سردار طلایی و سرهنگ زمانی و... و در واقع به جای دادن آدرس غلط به کارگران نمی‌توانست در جهت بسیج و متشکل کردن توده کارگران شرکت واحد برای مقابله با سرکوب قدم بردارد؟ آیا فهم این نکته دشوار بود که سرکوبگران در همان زمان مذاکره در واقع داشتند نقشه سرکوب شما را می‌کشیدند؟ شما نه تنها کارگران شرکت واحد را برای مقابله با سرکوب آماده نکردید بلکه به سرکوبگران فرصت دادید که خود را کاملاً آماده سرکوب کنند. شما نه تنها کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق نکردید بلکه گول عوام فریبی شهردار تهران را خوردید و از کارگران خواستید به اعتصابشان پایان دهند. آیا فکر می‌کنید سندیکا نیروی بسیج کارگران برای مقابله با سرکوب را نداشت؟ اما مگر شما نمی‌گفتید سندیکا ۸۰۰۰ نفر عضو دارد؟ اگر این ادعا واقعاً صحت داشت و دارد، کجا بودند این ۸۰۰۰ نفر در موقع اعتصاب و سرکوب فعالان سندیکا؟ از دو حال خارج نیست: یا این ادعا صحت نداشت که در این صورت هیئت مدیره سندیکا باید پاسخگو باشد، یا سندیکا واقعاً ۸۰۰۰ نفر عضو داشت اما برای بسیج متشکل و متحد این ۸۰۰۰ نفر هیچ کاری صورت نگرفت که باز هم هیئت مدیره باید پاسخگو باشد." (۱۰)

فرض کنیم ۸۰۰۰ هزار کارگر شرکت واحد کاملاً از آمادگی مقابله با سرکوب برخوردار بودند این اعتصاب تا کجا می‌توانست ادامه یابد. اگر رژیم اسلامی سطح مبارزه و نبرد را به فاز بالاتری ارتقا می‌داد که در عمل دیدیم دست به این کار زد آیا این ۸۰۰۰ نفر که آماده اعتصاب بودند از توان مبارزه در فاز بالاتر هم برخوردار بودند؟ تازه اگر آنها دارای چنین ظرفیتی بودند باید وارد این نبرد می‌شدند. در این‌جا ارتقاء مبارزه کاملاً به شرایط عمومی جنبش مشروط

می‌شود. و به تجربه دیدیم حمایت دیگر بخش‌های اردوی کارو زحمت از کارگران شرکت واحد در بهتر حالت از حمایت زبانی فراتر نرفت. بنابراین بدون توجه به شرایط عمومی جنبش به نحو اراده‌گرایانه خارج از توان عمومی کارگران گذار سریع وبی میانجی مبارزه به سطح بالاتر تنها مبارزه موثری را پیش نمی‌برد بلکه میتواند ضربات کاری بر تجربه، اعتماد و توان کارگران وارد آورد. ارنستو چه‌گوارا این انقلابی‌ترین انقلابی‌ها یک بارشبه این تعبیر گفته بود که کسی هنگام تعرض از آن اجتناب کند یا بی‌هنگام به آن دست زند ضربه جبران‌ناپذیری بر مبارزه وارد می‌کند.

محموردیگری که در ادبیات گرایش چپ‌روانه به وفور مشاهده می‌شود این است که هر مبارزه‌ای توسط کارگران در جامعه سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری. به عنوان نمونه ناصر پایدار در این باره می‌گوید: "جنبش اخیر به تمام و کمال ضد کارمزدی است. ولو که محتوای مطالبه‌ی روزش ممانعت از اخراج چند کارگر باشد". چرا مبارزه علیه اخراج چند کارگریک مبارزه‌ی ضدکارمزدی است؟ چرا "پرداخت دستمزد به کار خانگی مبارزه علیه سرمایه‌داری" است؟ چرا هر مبارزه در نظام سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری؟ چرا مبارزه برای اصلاحات و بهبود شرایط طبقه، عصرش سپری شده است؟ پایدار در این باره پیش‌فرض‌ها و تزه‌ای دارد که ضروری است به آن توجه داشته باشیم. از نظر پایدار مبارزه با مضمون اصلاحات به طور کلی و در همه دوره‌ها مردود نبود، بلکه تا نیمه دوم قرن نوزده و با کمی ارفاق تا نیمه اول قرن بیستم کاری با معنا بود. چرا؟

پایدار در این باره می‌گوید: اشاره‌ی مارکس در فرمول‌بندی بالا، دایر بر امکان توسعه‌ی نیروهای مولده جامعه بورژوازی تا آخرین حد فراوانی در چهارچوب مقدور روابط بورژوازی، اشاره‌ای مربوط به دوران گذشته‌ی نظام بردگی مزدی است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دیر زمانی است، که در هیچ نقطه‌ای از دنیا چنین امکان و توان و ظرفیتی را با خود به همراه ندارد". او پس از این استدلال می‌گوید: "اولین نتیجه‌ی طبیعی قبول این وضعیت در مورد فاز کنونی انحطاط تاریخی سرمایه‌داری، این است که طرح هر نوع راهبرد، تحلیل و آلترناتیوی برای جنبش کارگری که متناظر با بسیج و سازمان‌یابی بلاواسطه‌ی توده‌های این جنبش علیه کارمزدی نباشد، یک راه حل عمیقاً کاپیتالیستی برای ماندگارسازی این جنبش در داربست رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است". پس از نظر او "هر" توصیه‌ی برپایی هر نوع سازمان‌های توده‌ای با هر اسم و رسمی که پروسه‌ی تحقق مطالبات و انتظارات روز طبقه‌ی کارگر را به محور تعرض مستقیم علیه کارمزدی پیوند نزند، معنایش در بهترین حالت این است که نظام سرمایه‌داری و پذیرش مطلوب همه‌ی این مطالبات را با پروسه‌ی بازتولید و خودگستری متعارف خود پیوند بزند؛ چیزی که مطلقاً واقعیت ندارد و القای آن به توده‌های کارگر، سوای عوام فریبی عریان، هیچ چیز دیگری نمیباشد. سرمایه‌داری تاریخاً این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودیوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". (۱۱)

در این عبارات طولانی میتوان دست‌کم سه تزر را در اینجا مورد بحث قرار داد:

۱- امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی

۲- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود

۳- تئوری فقر مطلق

بگذارید هریک از این ترها را مورد ملاحظه قرار دهیم.

الف- امکان توسعهی نیروهای مولده در جامعه بورژوایی

پایدار مدعی است که امکان توسعهی نیروهای مولده در جامعه بورژوایی به دوران گذشته تعلق دارد. حالا مدتی است که توسعهی نیروهای مولده در جامعه بورژوایی از رشد باز مانده یا ظرفیت آن به پایان رسیده است.

بگذارید در وهلهی نخست ببینیم این تز تا چه حد به نظریه مارکسیستی وفادار است؟ میدانیم که مارکس در این باره صورتبندی معینی دارد که میتواند به بحث ما روشنائی بباندازد. او میگوید: "در مرحلهی معینی از توسعه، نیروهای تولیدی مادی جامعه در تعارض با روابط موجود تولید یا- این فقط همان چیز را به زبان حقوقی بیان میکند- در تعارض با روابط مالکیتی قرار میگیرند که تاکنون در چارچوب آن عمل میکردهاند. این روابط از شکلهای توسعه به غل و زنجیرهای این شکلها بدل می شوند. آنگاه عصری از انقلاب اجتماعی آغاز می شود." (۱۲)

چنانکه مشاهده می کنیم مارکس نمیگوید که در سرمایه داری نیروهای مولده توسعه نمییابد بلکه میگوید این مناسبات تولیدی در برابر رشد نیروهای مولده به غل و زنجیر آن تبدیل میشود. (۱۳) یا در مانیفست با صراحت بیشتری در این باره حرف میزند او میگوید:

"بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دایمی در ابزارهای تولید، و از این رهگذر بدون ایجاد انقلاب در مناسبات تولید، و همراه با آنها کل مناسبات جامعه، نمیتواند به حیات خویش ادامه دهد. برعکس، نخستین شرط هستی تمام طبقات پیشین حفظ شیوههای کهن تولید به شکل ثابت بوده است. ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفتگی بیوقفه تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بیقراری بیپایان دوران بورژوازی را از تمام دوران های پیشین متمایز می کند. تمام مناسبات تثبیت شده و ساخت منجمد، همراه با زنجیره ای از پیش داوری ها و نظرات کهنه و مقدس، فرو می پاشند، و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آن که قوام گیرد منسوخ می شود." (۱۴)

در اینجا مارکس به اندازهی کافی صراحت دارد و نیازی به واکاوی آن نداریم. البته در این جا یادآوری نکته ای لازم است. این روند خطی، یک دست و دایما فزاینده نیست و مسیری متناقض و متضاد طی می کند. آنچه مسلم است عوامل موثری در این روند نقش ایفا می کنند که میتوان از میزان سرمایه استوار، پایین بودن هزینهی به کارگیری ماشین آلات جدید نسبت به هزینهی کار و کاهش قهری نرخ سود نام برد.

دوم: بگذارید این مساله را از نقطه نظر تاریخ سرمایه داری مورد ملاحظه قرار دهیم. می دانیم که سرمایه داری تحولات و دوران های معینی را پشت سر گذاشته است مهمترین مشخصات این دوران ها را مندل چنین بر شمرده است:

دوره اول از پایان قرن هیجده تا ۱۸۴۷: در این دوره با غلبه ی مانوفاکتور مواجه ایم که در تکامل خود به انقلاب صنعتی می انجامد. در این مرحله اما هنوز کار دستی غالب است.

دوره ی دوم از ۱۸۴۷ آغاز تا ۱۸۹۰ ادامه می یابد. انقلاب اول تکنولوژیک در این زمان رخ می دهد. ماشین بخار به وسیله ماشین ساخته میشود. کشتی بخار، راه آهن، صنایع آهن و فولاد در این مرحله اختراع و راه اندازی میشود، و ذغال سنگ ماده ی اصلی سوخت این دوره را تشکیل می دهد.

دوره سوم از ۱۸۹۰ شروع تا جنگ دوم جهانی ادامه مییابد. انقلاب دوم تکنولوژیک در این مقطع اتفاق می افتد و موتورهای درون سوز، موتورهای الکتریکی کشتی های فولادی ساخته میشود. نفت ماده اصلی سوخت این دوره به

شمار میرود.

دوره‌ی چهارم از جنگ دوم جهانی آغاز و تا ۱۹۹۰ ادامه مییابد. بر اثر انقلاب سوم تکنولوژیک ماشین‌های الکترونیک، صنایع اتوموبیل، کالاهای مصرفی با دوام، پتروشیمی ساخته می‌شود. انرژی هسته‌ای به عنوان نوع جدیدی از منبع انرژی شناخته می‌شود.

حادثه دیگری که در این دوره اتفاق می‌افتد پیوند مستقیم بین تحقیقات علمی و تولید سرمایه‌داری است، به طوری که نوآوری علمی و فنی به رشته‌ای از واحدهای سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. مارکس به این روند در گرندریسه اشاره کرده اما از سالهای چهل قرن بیست، این امر شروع شده و به خصوص از انقلاب سوم تکنولوژیکی به صورت امر واقعی در می‌آید. پیوند بین تحقیقات علمی و نوآوری تکنیکی در صنایع جنگی شکل اصلی به خود گرفت. در این جا شاخص رشد را در حوزه آزمایشگاه، تعداد دانشمندان و هزینه تحقیقات دنبال می‌کنیم:

آزمایشگاه‌های تحقیقاتی تحت کنترل واحد سرمایه‌داری در آمریکا در آغاز جنگ اول، کمتر از صد واحد بودند. در ۱۹۲۰، به ۲۲۰ واحد و در ۱۹۶۰ به ۵۴۰۰ واحد رسیدند. در ۱۹۴۱ تعداد دانشمندان^۱ که مستقیماً در استخدام واحدهای صنعتی بودند ۸۷ هزار نفر بود، در ۱۹۶۱ بیست سال بعد به ۳۸۷ هزار نفر یعنی ۴ برابر می‌شود. سومین آمار هزینه‌ی تحقیقات در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شده است در ۱۹۲۸ این میزان ۱۰۰ میلیون دلار، در سال ۱۹۵۳، ۵ میلیارد دلار؛ در سال ۱۹۵۹، به ۱۲ میلیارد دلار و در سال ۱۹۶۵، ۱۴ میلیارد و در سال ۱۹۷۰، ۲۰ /۷ میلیارد رسیده است.

از اواسط سال‌های ۹۰ به بعد یک سری نوآوری‌های فنی نیز در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شد که در رشد بارآوری تاثیر قابل ملاحظه‌ای از خود برجای گذاشت. اما از این نوآوری نمی‌توان به عنوان یک انقلاب فنی یاد کرد. این‌ها عبارتند از تکنیک اطلاعاتی، نرم افزار، اینترنت تله‌کومینیکاسیون، شبکه‌های دیجیتال، ساتلایت رشته‌های اپتیک ربات‌ها و بیوتکنولوژیکی.

آنچه در این محور لازم است گفته شود این است که فرض کنیم گرایش عمومی سرمایه‌داری از حیث نیروهای مولده خصلت انحطاطی دارند چرا هر کشور سرمایه‌داری معین الزاماً سیر انحطاط را طی می‌کند به عنوان نمونه رشد هند یا برزیل در این دوره‌ی معین را چگونه باید توضیح داد؟

سوم: اگر تحول سرمایه‌داری انکار نشدنی است، چرا سرمایه‌داری بدون ایجاد انقلاب دایمی در ابزارهای تولید نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ مارکس در کاپیتال این نکته را به روشنی تبیین می‌کند و مساله را با فشار رقابت میان سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد، فشاری که واحدهای سرمایه‌داری را و میدارد که به نوآوری فن‌آورانه دست یازند. تا آنها را توانا سازد که از هزینه‌های کار بکاهند و در رقابت با حریفان خود ورشکست نشوند. اما مارکس در این باره به عامل دیگری هم اشاره می‌کند که همانا مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه است. لئوپولتز در این باره در پیوند با این موضوع به همین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: "اگر [کتاب] سرمایه به مبارزه‌ی کارگران برای برآوردن نیازهای خود به رشد و تکامل بذل توجه نمی‌کند، پس چه نیروی سرمایه را به پیش می‌راند؟ سکوت حول مقاومت مزدبگیران، سبب پیدایش یک جایگزین نظری شده است که رشد نیروهای مولده در سرمایه‌داری را با تقابل سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد. این امر در تقابل با دغدغه‌ی مارکس در پیوند با تشریح ورود ماشین‌ها "همچون چیزی ناشی از تعامل با کار زنده،

بدون ارجاع به سرمایه‌های دیگر" است، آنچه در اینجا به چشم می‌خورد توجه به سازوکار رقابت بین سرمایه‌داران فردی در ایجاد نوآوری است (مارکس 7-776: 1973). همان که مارکس از به کارگیری آن در جریان نگارش گروندریسه (و پس از آن) در نتیجه یک توضیح بیرونی، اکراه داشته و آن را رد می‌کرده است، به جای یک بررسی درونی مبتنی بر تقابل بین سرمایه و کارمزدی می‌نشیند، آنچه در اینجا از دست می‌رود، ارزیابی میزان تاثیر مبارزات کارگران بر روند تحولات و تحمیل ضرورت دائمی ایجاد دگرگونی‌ها و نوآوری‌های تعیین‌کننده در ابزار تولیدی است".

چهارم: نکته‌ی بعدی که ضروری است به آن اشاره شود این مطلب است که ویژگی این بحث در دوران جدید کدام است. در شرایط کنونی آنچه تردید بردار نیست رشد نیروهای مولده در سرمایه‌داری است. حالا بحث برسر رشد یا توقف آن نیست بلکه بحث بیش‌تر پیرامون "نابینایی عصری روشنگری" و سوبیه‌ی منفی و "ویران‌گر پیشرفت" متمرکز است. به عنوان نمونه میشل لووی که حول این موضوع حساسیت ویژه‌ای از خود نشان داده در این باره چنین می‌گوید: "امروز بشر به خاطر پیشرفت فنی نه تنها خود را در معرض تهدید مداوم جنگ اتمی می‌بیند، بلکه به سرعت نیز به یک عدم تعادل فاجعه آمیز محیط‌زیستی سیاره زمین نزدیک می‌شود" (۱۵)

پنجم: این تز که نیروهای مولده در چارچوب سرمایه‌داری نمیتواند رشد کند به طرفداران نظریه‌ی نیمه فئودال نیمه مستمره و "وابستگی" تعلق دارد. ما پیش‌تر البته با این تذر کنکره هفت کمینترن آشنا بودیم. در این کنگره تز امپریالیسم مانع پیشرفت کشورهای پیرامون می‌شود علی‌رغم مخالفت مستدل چپ‌های بریتانیا و هند به تصویب می‌رسد (۱۶) و در ایران خود ما سازمان پیکار در اوایل انقلاب از چنین تزی جانبداری میکرد. بعد از این سال‌های طولانی پایدار دارد همان حرف‌های نادرست را تحویل جنبش کارگری می‌دهد.

اگر بتوان این محورها را جمبندی کرد باید گفت باور به گرایش خطی پیشرفت برای همه‌ی کشورهای عدم پیشرفت کشورهای پیرامونی به یکسان نادرست است و در میدان تجربه نمی‌توان صحت آنرا ملاحظه کرد.

ب- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود

پایدار می‌گوید "سرمایه‌داری تاریخی این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودپوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". واژه کلیدی در این عبارت "بتواند" است مطابق با این تفسیر آن نیروی که در مرحله‌ی معینی از تاریخ سرمایه‌داری باعث بهبود وضعیت معیشتی نیروی کار بوده، خود سرمایه‌داری بوده است. در این جا معلوم میشود که این طبقه کارگر نبوده است که با مبارزه خود، سرمایه‌داری را مجبور کرده است برخی از حقوق انسانی را بپذیرد بلکه این سرمایه‌داری است که بانی و فاعل بهبود شرایط نیروی کار تلقی میشود. این ادعا اما با تجربه و تاریخ جنبش کارگری خوانایی ندارد. تاریخ سرمایه‌داری تا زمان طولانی حق تشکل از جمله اتحادیه کارگری را به رسمیت نشناخته است. حالا همه میدانند که بیمه بیکاری و بهداشت پدیده‌ای است که قدمت چندانی ندارد و به دوره‌ی بعد از جنگ دوم جهانی تعلق دارد. این حرف به این معنا نیست که تا پیش از این دوره در برخی از کشورها از این حقوق خبری نبود بلکه منظورم این است که به عنوان پدیده‌ای نسبتاً عمومی بعد از جنگ جهانی دوم- البته در کشورهای پیشرفته به عنوان یک حق جا افتاده- پذیرفته شده است. و پذیرش این حق مرهون نبرد مداوم جنبش کارگری و محرومان جامعه بوده است مثل پذیرش حقوق زنان یا سیاهان.

ج- تئوری فقر مطلق

پایدار در همان عبارت نکته‌ی دیگری را هم طرح می‌کند که هر چند با عنوان تئوری معروف فقر مطلق بیان نمی‌شود اما از همان درون‌مایه برخوردار است او می‌گوید سرمایه‌داری تاریخی این مرحله رایشت سر نهاده است، که بتواند ... وضعیت معیشتی نیروی کار ... یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". یا در جای دیگر در پیوند با شرایط نیروی کار می‌گوید "در بخش ناچیزی از جهان سرمایه "کاریکاتور پوسیده‌ای از یک رفاه مستهلاک" وجود دارد. این جا ما با همان تز فقر مطلق رو به رو هستیم که ربطی به نظریه مارکسیستی دستمزد و فروش نیروی کار ندارد. این نه مارکس بلکه مالتوس و لاسال به تاسی از او بود که از "قانون آهنین دستمزدها" صحبت به میان آورد (۱۷). مندل در این باره می‌گوید "این پندار که دستمزدهای حقیقی کارگران مدام گرایشی نزولی دارند با اثر مارکس کاملاً بیگانه است؛ این پندار را مالتوس تدوین کرد، و لاسال که از "قانون آهنین دستمزدها" سخن می‌گوید دوباره آن را عنوان کرد". مندل می‌گوید "رومان روسدولسکی همه قسمت‌هایی از آثار اقتصادی مارکس را که به نظریه دستمزد که مربوط می‌شود گردآوری کرده و فقط یک نکته را یافته است که در مورد امکان افزایش دستمزدهای حقیقی در صورت ازدیاد تعیین‌کننده باروری می‌تواند دستاویزی برای گمراهی به دست دهد". (۱۸)

مندل نکته جالبی را هم در مقاله‌ی دیگری طرح می‌کند و می‌گوید "مارکس به طور قطعی این امر که در شیوه تولید سرمایه‌داری وضعیت کارگران در راستای یک خط مستقیم بهبود می‌یابد را رد کرده است" (۱۹). اگر شرایط کارگران مدام گرایش نزولی نشان نمیدهد و یا در راستای یک خط مستقیم بهبود نمی‌یابد پس کدام صورت‌بندی از این مساله حق مطلب را ادا می‌کند؟

مارکس می‌گوید: "انسان به علت خصلت نامحدود و منعطف نیازهایش از همه‌ی حیوانات دیگر متمایز است... میزان و سطح نیازهای زندگی انسان که ارزش کامل و کلی آن‌ها تشکیل‌دهنده‌ی ارزش نیروی کار او است خود در معرض صعود و سقوط قرار دارد". اما نیروی کار مگر یک کالا نظیر کالاهای دیگر نیست؟

مایکل لیبوویتز کسی که به نحو درخشانی نظریه کارمزدی مارکس را تبیین کرده است می‌گوید:

نیروی کار به دلیل خصلت متغیر درک انسان‌ها از ضرورت، یک کالای "ویژه" است. کالایی متفاوت از همه کالاهای دیگر، ارزش این کالا شامل چیزی است که مارکس آن را "عصر تاریخی- اجتماعی" نامید: "این عنصر تاریخی - اجتماعی مستتر در ارزش کار می‌تواند گسترش یافته یا محدود گردد یا آن که به کلی از میان بر خاسته و منهدم شود و در نتیجه چیزی جز حد و مرز جسمانی صرف به جای نماند".

او می‌گوید: کارگران "برای برآوردن نیازهای رفع نشده اجتماعی خویش و برای "دستیابی به یک سهم کمی معین در ثروت عمومی رو به رشد مبارزه میکنند" (مارکس 312: 1971). آنها برای افزایش سطح دستمزدها در جهت مخالف سرمایه فشار می‌آورند. پس روشن است که مبارزه طبقاتی برای تعیین سطح دستمزدها بسیار مهم است." (۲۰)

اگر این تاکیدات درست را در کنار هم قرار دهیم یگ گرایش رازآلود و ناشناخته در سرمایه‌داری وجود ندارد که سطح زندگی کارگران را مدام کاهش دهد. این امر نتیجه‌ی درجه نازل مبارزه طبقاتی در یک دوره‌ی معین است. نظیر دوره‌ی ما- و با گسترش مبارزه طبقاتی دستمزد و سطح زندگی کارگران می‌تواند رو به افزایش بگذارد.

این تریبه لحاظ تاریخی نیز نادرست است همه میدانند که در دوره‌ی بعد از جنگ دوم و با تکوین دولت رفاه حقوق کارگران

نه تنها نسبت به دوره‌های تاریخی دیگر کمتر نبوده است بلکه بیشتر هم شده است. دستیابی به این حقوق را به پای لطف و مرحمت طبقه سرمایه‌دار و اریز کردن همان قدر اشتباه است که انکار واقعیت آن. مندل درباره این دوره می‌گوید:

"چرخه‌ی طولانی دیگری که با جنگ جهانی دوم شروع شد و هنوز ادامه دارد،-اجازه بدهید آن را چرخه‌ی ۱۹۶۵-۱۹۴۰ یا ۱۹۷۰-۱۹۴۰ بنامیم- برخلاف چرخه‌ی [۱۹۴۰-۱۹۱۳] نه با رکود اقتصادی، بلکه با رونق اقتصادی مشخص میشود و به دلیل این رونق اقتصادی فضای مذاکره و گفتگو بین طبقه سرمایه‌داری گسترش یافته است. بنابراین در نتیجه این امر امکان تقویت نظام برپایه سازش با کارگران به وجود می‌آید، این سیاست در مقیاس بین‌المللی در اروپای غربی و امریکای شمالی عمل می‌کند و ممکن است در آینده‌ای نزدیک به چندین کشور در اروپای شرقی نیز گسترش یابد. این سیاست سرمایه‌داری جدید بر پایه همکاری نزدیک بین بورژوازی توسعه‌طلب و نیروهای محافظه کار جنبش کارگری استوار است و اساسا با فرایند بالا بردن معیارهای زندگی کارگران تداوم می‌یابد." (۲۱)

اما این بحث به لحاظ عملی چه نتایجی در بر دارد؟ اولاً مبارزه و کشاکش بر سر سهم در توزیع سود به بهانه مبارزه علیه سود ناچیز شمرده نمی‌شود. ثانياً مبارزه برای برپایی اتحادیه انکار نمی‌شود ثالثاً مبارزه‌ی اتحادیه لازم است اما کافی نیست رابعا تکوین عامل تاریخی بر بستر همین مبارزه محدود و اقتصادی است که پا می‌گیرد و اعتماد به نفس کارگران شکل می‌گیرد. این‌ها نکاتی است که الکس کالینیکوس به خوبی آن‌ها را بر شمرده است او می‌گوید:

"برخلاف افسانه‌ی رایج، مارکس "قانون آهنین دستمزدها"ی مالتوس را نمی‌پذیرد، قانونی که برطبق آن درآمدهای کارگران به حداقل بخور و نمیر معیشت جسمانی گرایش دارد... برعکس، شاید بتوان سهم سودها را (ولذا دستمزدها را) در هر جایی در محدوده‌هایی که این حداقل جسمانی ایجاد می‌کند و ارزش خالصی که کارگران پدید می‌آورند، تعیین کرد: "تثبیت درجه‌ی واقعی سود را فقط مبارزه‌ی مداوم میان سرمایه و کار محرز می‌سازد... قضیه خود را در مسئله‌ی نیروهای رزمنده‌ی مورد نظر حل می‌کند".

این تحلیل... مارکس را به این جا می‌رساند که در اتحادیه‌های کارگری به دیده‌ی مثبت می‌نگرد، زیرا هر قدر کارگران بهتر سازمان‌یافته باشند، در مبارزه بر سر توزیع، بهتر نتیجه می‌گیرند. با این همه، اتحادیه‌های کارگری به جای برانداختن تمامی استثمار سرمایه‌داری فقط با پی‌آمدهای آن می‌جنگند؛ تسلط سرمایه‌داران بر سرمایه‌گذاری، و قدرت حاصل از آن برای افزایش نرخ بیکاری و بدین‌سان تضعیف موقعیت چانه‌زنی کارگران، به سرمایه‌داران در هم سیتزی‌های صرفاً توزیعی امتیازی بنیادی می‌بخشد".

کالینیکوس صرفاً نقشی بازدارنده برای این سطح از مبارزه و تشکل متناسب با آن قایل نیست، بلکه برای آن جنبه‌ی اثباتی و سوییچی نفی‌کنندگی هم قایل است. او در ادامه می‌گوید:

"از دیدگاه مارکس مهمترین کارکرد اتحادیه‌های کارگری نقش آنها در افزودن به اعتماد به نفس کارگران و تحکیم تشکیلات آنهاست. تجربه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، حتی بر سر موضوع‌های اقتصادی نسبتاً محدود، به کارگران یاری می‌رساند تا خود را از صورت قربانیان محض استثمار به فاعل‌های خودآگاهی دیگرگون کنند که به نحو دم‌افزون خواهان به عهده گرفتن وظیفه‌ی دگرگونی اجتماعی‌اند- بدین سان، فرایند اخیر را باید به عنوان "تطابق دگرگونی در اوضاع و احوال و فعالیت انسانی یا خود-دگرگونی دریافت". (۲۲).

نفی تشکل‌های غیر شورایی

یکی دیگر از جلوه‌های سیمای گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری کشور ما ضدیت با هر نوع تشکل غیر شورایی است. آنها از شورا البته درک معینی دارند که میتوان آن را روش تصمیم‌گیری نامید. از نظر آنها ساختار دموکراتیکی که نمایندگان خود را تعیین می‌کند شورا نامیده میشود یا تصمیماتی که در مجمع عمومی اتخاذ میشود شورا اطلاق می‌گردد. در حالی که هر شورای واقعی به مجمع عمومی اتکا می‌کند اما هر مجمع عمومی شورا نیست. یا شورا بنا به تعریف بر اراده‌ی فعال کارگران استوار است و از ساختار دموکراتیک برخوردار است اما هر ساختار دموکراتیکی شورا نیست. شورا قبل از هر چیز و پیش از هر چیز بر کنترل کارگران بر روند تولید استوار است. فروکاستن این وظیفه به موازین اداری قبل از هر چیز ضدیت با شورا را نشان می‌دهد و مفهومی کژدیسه و ابتر را در میان کارگران تبلیغ می‌کند. متأسفانه ما در جنبش کارگری با تبلیغ ایده شورا و نمایش برتری آن نسبت با سایر اشکال تجمع کارگری روبه‌رو نیستیم بلکه با ضدیت طرفداران شورا با تشکل‌های دیگر مواجه هستیم. یک خط اصولی بنا بر تعریف تشکل‌های کارگری را در برابر هم قرار نمیدهد بلکه همه‌ی آنها را در تکوین اراده مستقل طبقه کارگر ضروری میداند. تیم ورزشی خاصیتی دارد که کارکرد صندوق همیاری را مختل نمی‌کند، بلکه آن را تکمیل می‌کند. تعاونی کارگری تحت هیچ شرایطی نمیتواند جایگزین اتحادیه شود؛ و به طریق اولی اتحادیه نباید در برابر شورا قرار گیرد جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است که هر چیزی به جای خویش نیکوست. هر یک از این سطوح سازمان‌دهی وظیفه‌ی معینی دارد که در مسیر خود اراده‌های پراکنده کارگران را گرد می‌آورد و به تجمع تاریخی طبقه کارگری می‌رساند. گرایش‌های مختلف کارگری تحت هیچ شرایطی نباید مبارزه‌ی نظری خود را معلق کنند بلکه آنها باید استوارتر و منسجم‌تر از هر زمانی، بحث و تبادل نظر و جدل فکری را سازمان دهند و بر مسیر راهپیمایی جنبش کارگری روشنایی بیافکنند. اما آنها نباید جایگاه مبارزه نظری یا حتی پی‌ریزی تشکل‌های حزبی را با همکاری طبقاتی در سطح اقتصادی مخدوش کنند. این توقع البته برای چپ ایرانی که مادرزاد و تا مغز استخوان فرقه است انتظار عبثی است. بی سبب نیست در باره ما چپ‌ها گفته می‌شود که با یک نفر حزب می‌سازیم و با دو نفر انشعاب. به راستی این حرف سرگذشت ما را روایت نمی‌کند؟ متأسفانه گرایش راست و چپ‌روانه در کشور ما با این تئوری‌های نادرست نه تنها به این فرآیند سازمانیابی یاری نمی‌رسانند بلکه بار خاطر آنرا فراهم می‌سازند.

حشمت محسنی

منابع

- ۱- اتاق بازرگانی و کارگران، حسین اکبری، اندیشه جامعه شماره ۱۶، ص ۱۵.
- ۲- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری
- ۳- سندیکا مردمی‌ترین نهاد مدنی، مازیار گیلانی نژاد، عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران.
- ۴- درباره هیات موسسان سندیکاهای کارگری، هیات اجرایی هیات موسسان سندیکاهای کارگری.
- ۵- (آیا: انجمن صنفی "همان" سندیکا" است؟) اندیشه و جامعه شماره ۲۳ ص ۲۲)
- ۶- به نقل از "هیئت موسسان سندیکاهای کارگری کجا ایستاده است؟" امیر پیام.

- ۷- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری.
- ۸- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره ۲۲.
- ۹- مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم حسن مرتضوی.
- ۱۰- سندیکا: از این جا مانده و از آن جا رانده! محسن حکیمی.
- ۱۱- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره ۲۲.
- ۱۲- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوم بیگی، ص ۱۷۲.
- ۱۳- سام گیندین در این باره عبارتی دارد که به این موضوع به نحو طنزآمیز پاسخ می‌دهد: "موضوع این است که اگر منتظر آن هستیم که سرمایه‌داری به این علت که مناسبات اجتماعی اش مانع رشد نیروهای تولید می‌شود، به بحران نهایی خود برسد، احتمالا باید همیشه منتظر بمانیم". سوسیالیسم"با دیدگانی هشیار": پیشرفت توانایی‌های کارگران، سام گیندین، ص ۱۱۹.
- ۱۴- مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، در مجموعه مقالات مانیفست، پس از ۱۵۰ سال، ص ۲۸۰، نشر آگه ۱۳۸۰.
- ۱۵- میشل لووی تغییر جهان، میشل لووی، حسن مرتضوی، ص ۳۳.
- ۱۶- بررسی نظریه‌های مربوط به امپریالیسم، محمد رضا سوداگر ص ۷۱.
- ۱۷- درآمدی به نخستین مجلد سرمایه، ارنست مندل، بابک احمدی، ص ۶۲.
- ۱۸- علم اقتصاد، ارنست مندل، هوشنگ وزیری، ص ۱۶۳.
- ۱۹- سیاست، اقتصاد، فلسفه صد سال پس از مارکس، سعید دوستی ص ۲۰.
- ۲۰- فراسوی سرمایه، مایکل لیوویتز، فروغ اسدپور، ص ۱۹۰. نشر بیدار.
- ۲۱- اقتصاد سیاسی، ارنست مندل، کمال خالوقیناه، ص ۹۸.
- ۲۲- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوبیگی، ص ۱۷۷-۱۷۸.